

که محبت و معرفت نسبت لایتم انصباغ و تلویح لایمت محمديه یافته است ازین جهت مزارقی  
و صورت انصباغی اطلاق ثمره آخر بر وی جای خود است و درین مستدرش انصالت آن  
هر دو ولایت و فرعیست ولایت امام است چنانکه بر عاقل فطین مختلف نسبت درین هیچ مشک  
نیست که ولایت اولیا جزئیات ظلال ولایات انبیاست علیهم السلام چنانچه درین مقام  
از لفظ مراد اصل این ولایت است پیغمبر خود است صاف ملاحظه است پس ولایت ایشان  
در رنگ کوزه باشد که از دو ریاست مختلف الطعم پر کرده باشند این کوزه اگر چه امتزاج  
کنین جداگانه بهر سهام بنده است خصوصیتی عاقله بدست آورده است لیکن فضل همان دو ریاست  
راست با همی بود که این کوزه را در این دو ریاست با تفصیل هر یک مساوی است همان کوزه  
را آن بحار و قناری است اما نیست و آن را با نغمه ازین کوزه است و عاقلی ازین خصوصیت  
میسوم می شود پس آن نسبت با جنت خود است که اولیا باشند نه انبیاء معاذ الله عنده  
و این بخیرند کار تجدید است به نعمت الله است و درین مقام شبیه دیگر ناشی می شود و تقریرش  
این است که حضرت رسالت مآب علیه الصلوٰة و السلام هم محبوب است و هم محب این  
هر دو مرتبه یکمان دارد پس جامع مراتب محبوبیت محبت باشد پس بطریق این دو گانه  
ترکیب در نسبت محبوبی و محبی گفتن چه معنی ازین ظاهر می شود که در ولایت محمدری نسبت  
محبت نیست پس که تک جزا پیش از مکتوب نود و ششم جلد ثالث ظاهر میشود نوشته اند  
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم همی با دو اسم است محمدری و محمد صلی الله علیه و سلم هر کدام ازین نام مبارک  
را ولایت الهیه است و لایمت محمدری اگر چه ناشی از محبوبیت است و لایمت علیه السلام اما انجا  
نیم بیعت صرف نیست تا بی زشتی محبت ازین نام لایمت محمدری پیش قدم است ازین جهت  
از جهت نام و نسبت ازین بیان هر یک ازین نام است که آن سرور صلی الله علیه و سلم هر دو

مقام محبوبیت ممتاز است فایده الامران است که محبوبیت صرف تعلق با اسم مبارک  
 محمد صلی الله علیه و سلم دارد و محبوبیت متمیزه محبوبیت با اسم مبارک محمد صلی الله علیه و سلم متعلق است آنچه  
 نوشته اند که مزجی از انشاء محبوبیت نیز دارد و بنا بر این است که با وجود متمیزه غلبه محبوبیت بر سایر محبوبیت است  
 تقریر گمان نیز می که محبت حضرت کلیم الله علیه الصلوة و السلام بر محبت آن سرور صلی الله  
 علیه و سلم غالب است چه اینجا محبت خالص است و اینجا محبت با محبوبیت متمیزه گردیده  
 است فافهم

تشنه وجودی

کار نیست فروغ رخ عالم سوزش این چراغیست که از خون من فروخته شد  
**قال** در کتاب نو و سوم از جلد ثالث تعیین اول راقعین وجودی قرار داده است  
 و اثر دایره دانسته تعیین حضرت ابراهیم و خلقت او میداند و مرکز این دایره را میدین  
 حضرت بیست و محبت او می خواهد و نویسد که این مرکز رفته رفته بصورت دایره شده که محیط  
 آن صرف محبت و میدین تعیین حضرت موسوی است و مرکز آن میدین ولایت محمدی است  
 و این مرکز نیز رفته رفته بعد از ارسال بصورت دایره برآمد که محیطش جامع خلقت و  
 محبت و محبوبیت گشته و این میدار ولایت فردا است شده بود و مرکزش صرف محبت  
 باشد که میدار ولایت محمدی است صلی الله علیه و سلم در آخر کتاب نو و چهارم جلد ثالث  
 نوشته است که محیط این مرکز ثالث که میدار ولایت فردا است است هر چند نسبت  
 تعیین با صغری پیدا با این است چه هر چه بذات قبل شان نزدیک تر است جامع تر است  
 صغران در رنگ صغرانسان که با وجود صغری جامع ترین جمیع صنایع عالم است درین  
 عبارت از هر سه انبیاء اولی العزم کمال و زیاده معلوم میشود اگر در خاطر ساده لوحی بگذرد  
 که فضل خبری انبیاء غیر انبیاء آمده است گویم آمده است از سبب متابعت خواججه عالم



مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ وَنَحْنُ فِي عَيْنِ الْبَلَاءِ مَعَ الْعَافِيَةِ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ  
 سُبْحَانَ تَمُورِينَ مَكْتُوبِ اَزْهَرِ اَنْبِيَاءِ تَفْضِيلِ جِسْتِهٖ **اقول** این عترت من محمود است  
 بقتل من کشد همیشه از هم جان تنم که طفل است و چو بپندگشته ام ترس از آن  
 معنی این است به پیر پیریدار بار بقدر طاقت خود پیرا که فرار از چیزیکه انسان طاقت  
 آن ندارد از سنت رسولان علیهم السلام است چون عذاب بر قوم نوح آمده بر کشتی  
 سوار شد و لوط علیه السلام با اهل خود به شبیکه صبح آن عقاب نازل شد از بلد خروج  
 نمود و چون فرعون الاده قتل موسی علیه السلام کرد از مصر بطرف مدین برگشت چنانچه  
 خدای تعالی در قرآن شریف از موسی حکایت میکند فَقَدَرْتُ صِنْتَكُمْ لَمَّا خَفْتُمْ كُرُ  
 و ذکر یا علیه السلام از اندیشه قوم برگشت و در درخت مستور شد و درخت را بریدند و او  
 دوپاره شد و یونس علیه السلام چون بالوس از ایمان قوم خودش عذاب  
 برایشان نایان شد خروج کرده و آنحضرت صلی الله علیه و سلم قوم قو و از  
 بلا خواسته اند بخاری در صحیح خود از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده که كان  
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَعَوَّذُ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ **قوله الجهد المشقة**  
**قال** ابن بطال وغيره جهد البلاء كما أصاب المؤمن شدة ومشقة وما لاطافة  
 له بحاله لا يقدر على دفعه حافظ ابن حجر عسقلاني گفته وفي الحديث دلالة الاستحباب  
 الاستعاذة من الأشياء المذكورة واجمع على ذلك العلماء في  
 جميع الأعصار والأصوار وشدت طائفة من الزهاد  
 ودر جامع الصحیح البخاری از عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت کرده اذا سمعتم  
 بالطاعون بارض فلا تقدموا عليه واذا وقع بارض وانتم بها فلا

له رسول  
 الله صلی الله  
 علیه و سلم  
 بلا طایفه  
 از این  
 روایت  
 است  
 در  
 صحیح  
 بخاری  
 از  
 ابی  
 هریره  
 رضی  
 الله  
 عنه  
 روایت  
 کرده  
 که  
 كان  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 سلم  
 يتعوذ  
 من  
 جهد  
 البلاء  
 و  
 الجهد  
 المشقة  
 قال  
 ابن  
 بطال  
 وغيره  
 جهد  
 البلاء  
 كما  
 أصاب  
 المؤمن  
 شدة  
 و  
 مشقة  
 و  
 ما  
 لاطافة  
 له  
 بحاله  
 لا  
 يقدر  
 على  
 دفعه  
 حافظ  
 ابن  
 حجر  
 عسقلاني  
 گفته  
 وفي  
 الحديث  
 دلالة  
 الاستحباب  
 الاستعاذة  
 من  
 الأشياء  
 المذكورة  
 واجمع  
 على  
 ذلك  
 العلماء  
 في  
 جميع  
 الأعصار  
 و  
 الأصوار  
 و  
 شدت  
 طائفة  
 من  
 الزهاد  
 ودر  
 جامع  
 الصحیح  
 البخاری  
 از  
 عبدالرحمن  
 بن  
 عوف  
 رضی  
 الله  
 عنه  
 روایت  
 کرده  
 اذا  
 سمعتم  
 بالطاعون  
 بارض  
 فلا  
 تقدموا  
 عليه  
 و  
 اذا  
 وقع  
 بارض  
 و  
 انتم  
 بها  
 فلا

ظهر يوم انزل عليه وحيد و ربه يومئذ هو اعلم بما في الصدور من الامور والاصناف  
 بكرة لشدة حبها بالبصيرة من البحر كقوله يا ابا عبد الله نعم نفيس من فكل  
 الله اليه قد اراد الله ان يحد يبك رواه البخاري ازين احاديث بعضي رواه  
 براحتي اب از بلا دارند و قول عرضي الله عن صاف دليل است بر فرار و الاشياء  
 و نظائر از بزرگوار نقل ميگردد قيل القران فما الايطاق من سنن المرسلين  
 پس از آن نوشته روي العلاء في فناواه انه صلى الله عليه وسلم مر به فذ  
 ما نزل فاسم المشي ف قيل له اتفئت من فناء الله تعالى فقال عليه  
 الصلوة والسلام فرايرى الى فناء الله تعالى ايضا

در حدیثی که در کتاب غرر الحبیب است  
 روایتی است که در آن آمده است  
 که فرشته ای بر او نازل شد  
 و گفت ای محمد خداوندی است  
 که فرار از بلا را میسر می کند  
 و در این روایت آمده است  
 که رسول خدا در روز قیامت  
 از فرار از بلا در روز قیامت  
 با خود در جیبش داشته است  
 و فرار از بلا را میسر می کند  
 و در این روایت آمده است  
 که رسول خدا در روز قیامت  
 از فرار از بلا در روز قیامت  
 با خود در جیبش داشته است  
 و فرار از بلا را میسر می کند

ازين روایت ثابت شد که فرار از بلا را الايطاق سنت مرسلین است و این فرار  
 به جوار فضل و الوالی الله بسوسى خدای تعالی است سخن<sup>قده</sup> فی عین البلاء مع العاقبة تلمح  
 این جمله ستانده است متعلق با قبل نبوده است محض شکر بر تعالی و ربانیت بجا آوردن و مبتلا نمود  
 در بلا ما را با عافیت داشته بلاء اگر بر حضرت مجدد روح گذشته معظم ترین آن جوهر سلطان  
 وقت وقات صاخره عالی مقام شیخ محمد صادق علیه الرحمه جارحه و با بوده است و اما  
 با وجود مبتلا شدن باین بلیت با عافیت اند شکر بر آن بجا می آرد اگر گویم این جمله  
 متعلق با قبل بوده است هم هیچک قباحات لازم نمی آید زیرا که در عافیت و فرار منافات  
 نیست جائز است که در عین بلاء فرار نماید و با عافیت باشد و یا صابر و در مقام باشد و با عافیت  
 باشد بلکه اولیاء را در مقام بلا با عافیت بودن دلیل بر عدم شدت بلاء بوده است به  
 فرار انبیا بوجه بلاء الايطاق است و برایشان آیتان بلاء نازل نشد که باعث فرار  
 شود آری درین قول که انبیا از بلاء فرار ننموده اند و ما در عین بلاء مقیم ایم اگر چه بطاهره

کتابت ناقص یافته شود و اما بنحو ای حدیث اشکال گمان بلاهت انبیا کلام الا مثل قال مثل  
 چون کم در زیادتی در بلا تصور به حال اولی که در زمین هم تناقض نیست و در موجب تقیض مرتبه  
 انبیا را در آن که تصریح باشدیت بلا مثل انبیا کند این طور که بگوید انبیا از بلا فرار نموده اند  
 و با با وجود مبتلا شدن مثل بلا یکر بر انبیا نازل شده فرار نمودیم و تقسیم هستیم و انبیا را صبر  
 نکرده و فرار نمودند ما صبر کرده ایم و درین صورت البته موجب تقیض نشان انبیا تصور  
 می شد علاوه برین خوش گفت آن که گفت **س**

نزل عننا عافیت انبیا است و آنکه ترا عافیت آمد بلا است

**قال** آنچه در مکتوب و ویست و هشتم از جلد اول تحریر نموده بر آن چند اعتراض عائد  
 شود **اول** حقیقت محمدی احمدی زبده و خلاصه و منشأ همه مخالف است پس حقیقتی که  
 از روی کتاب و سنت و اجماع است اول آنکه اشرف و اعلی و زبده و مبد و منشأ  
 و سایر جمیع مخالف باشد و از بعد از هزار و چند سال عروج کردن بحقیقت کعبه متحد شدن  
 چه معنی باشد حقیقت کعبه را بهجور حقیقت محمدی را ساجد و استن بکدام دلیل بود که بالا  
 آن حقیقت جز ذات حضرت احد نیست ازین عبارت صریح ابانت حقیقت محمدی لازم  
 می آید **۹** آنچه گفته شد که حقیقت محمدی حقیقت احمدی می باید و هر دو هم مبارک است یعنی متحد شوند  
 در خلاف واقع است برهان چیست اتفاق همه علماء و مشایخ برین که حقیقت  
 محمدی و احمدی یکی است از بعد از آنکه این مسئله متکثر نگردد **سوم** آنچه نوشته که حقیقت  
 محمدی با احمدی یکی است و در سال منظره از آنکه آمدند و در بیان این دعوی قبیح است زیرا که حقیقت  
 محمدی با احمدی یکی است از آنکه منظره ذات احد است و همه مخالف منظره او است چهارم آنچه نوشته  
 مقام سابق از حقیقت محمدی که نالی باشد در الوقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج نموده

۱۔ مقام حقیقت محمدی کہ خالی مانده بود استقرار کند نیز خطای عظیم و ناصواب جسم است معلوم شد  
 ۲۔ که اصلاً از حقیقت محمدی بهره ندارد و حقیقت محمدی برزخ است میان احادیث و احادیث  
 ۳۔ اگر این برزخ در میان نباشد سچکس و وجود مانده شهود و خالی ماندن حقیقت محمدی که  
 ۴۔ تعیین علمی اجمالیست و بجای او در آمدن حقیقت عیسوی که تعیین علمی تفصیلی است چون  
 ۵۔ راست آید زیرا که در علم الهی تغیر و تبدل نیست اینجا میر محمد نعمان سوال کرده که چون حقیقت  
 ۶۔ محمدی و حقیقت عیسوی که تعیین علمی اجمالی و تفصیلی است عروج و نزول او چگونه است راست آید  
 ۷۔ در جواب میگوید که مراد من از حقیقت محمدی و احمدی عالم خلق و امر است نه تعیین جوبی  
 ۸۔ که عروج تعیین جوبی معنی ندارد و پس عالم خلق او رجوع بعالم امر او نمود ازین جا نیز قباحت  
 ۹۔ عظیم پیدا میشود چون بالا مقرر کرده بود که حقیقت کعبه و حقیقت احمدی یکسیت و گفته که حقیقت  
 ۱۰۔ کعبه سجد و حقیقت محمدیست ازینجا لازم می آید که تن مبارک او روح مطهر خود را سجده میگرداند خدا  
 ۱۱۔ را سبحانه ایتیمه عندیات او است که خلاف کتاب سنت اجماع است و در کنز الہدایہ  
 ۱۲۔ ہدایہ ہمزوم بر عکس این مینویسد که تعیین اول حقیقت محمدی است که ظهور اول است  
 ۱۳۔ و حقیقتہ اتفاق است بالمعنی کہ حقائق دیگرہ حقائق نبیہ کرام و چه حقائق ملائکہ عظام کانطل اندر  
 ۱۴۔ او و اولی حقائق است قال علیہ السلام اول ما خلق الله نور من نور ایضا خلقت  
 ۱۵۔ من نور الله و المؤمنون من نور من نور و باید دانست کہ چون مراد او از  
 ۱۶۔ حقیقت محمدی تن مبارک آنحضرت است از حقیقت احمدی روح مطهر او پس حقیقت  
 ۱۷۔ عیسوی را چه قرار داده باشد و چه گفته چم چون نزد او حقیقت محمدی و احمدی یکی  
 ۱۸۔ باشد حقیقت کعبه و حقیقت احمدی چگونه یکی باشد کہ خلاف اجماع است و از کتاب سنت  
 ۱۹۔ اثبات نیافتہ و اتفاق ہمہ برین است کہ حقیقت محمدی و احمدی یکسیت چنانچہ از اسم مبارک

۱۔ از نور خدای  
 ۲۔ نور خدای  
 ۳۔ نور خدای  
 ۴۔ نور خدای  
 ۵۔ نور خدای  
 ۶۔ نور خدای  
 ۷۔ نور خدای  
 ۸۔ نور خدای  
 ۹۔ نور خدای  
 ۱۰۔ نور خدای  
 ۱۱۔ نور خدای  
 ۱۲۔ نور خدای  
 ۱۳۔ نور خدای  
 ۱۴۔ نور خدای  
 ۱۵۔ نور خدای  
 ۱۶۔ نور خدای  
 ۱۷۔ نور خدای  
 ۱۸۔ نور خدای  
 ۱۹۔ نور خدای

احمد ذات بابرکات خواجه عالم صلی اللہ علیہ وسلم مراد است همچنان از اسم مبارک محمد  
ذات بابرکات آن خلاصه موجودات مراد است و حقیقت کعبه از پر تو نور او است  
و ظل او و جز او و چنانچه او نیز در کنز الہدایہ بہ ہدایت یازویم مقرر کرده است بلکہ گویم کہ  
چون حقیقت بانی کعبہ ربانی از پر تو نور او باشد چہ حقیقت کعبہ ربانی از پر تو نور او  
نباشد پس حقیقتی کہ از پر تو نور او بود ظل جزو او باشد چگونہ سجود وی گردد و او ظل و  
ساجد آن شود بلکہ توان گفت کہ حقیقت کعبہ ساجد او است و ظل او است زیرا کہ ہر جزو  
ساجد کل خود است ششم جماع اہل سنت و جماعت بر آنست کہ در بقعہ کہ وجود شریف  
خواجه عالم صلی اللہ علیہ وسلم مدفون است بر کعبہ فضل و شرف دارد بلکہ بر عرش کرسی نیز  
گفتہ اند و حدیث شریف بر بطلان او شاہد است کہ المؤمن من افضل من الکعبۃ  
ایضاً قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم المؤمن اعظم حرمة من الکعبۃ اخرجہ ابن ماجہ  
عن ابن عمر رضی اللہ عنہ قول سلطان العارفين بائیرید بطامی رحمۃ اللہ علیہ زیارۃ  
اہل القلب خیر من زیارۃ الکعبۃ سبعین مس ۴ ہفتم پنجم در سوال و  
جواب نوشتہ است پر از قباحت می نماید و فساد و فساد می افزاید چہ حقیقت ہر شی  
بطن بطون آن شی ہست علی بالانحیفی علی الناظرین پس حقیقت محمدی را نہایت نزول  
محمد صلی اللہ علیہ وسلم گفتن و حقیقت کعبہ را نہایت عروج کعبہ دانستن خلاف عقل و نقل  
است ہر گاہ حقیقت کعبہ اہل و مسجود حقیقت محمدی گفتہ پس ظاہر است کہ اہل و مسجود  
چگونہ ظل و ساجد بلازمینہ اول خواهد بود و چون ولیبار است او را از عروجات آن ہر روز  
صلی اللہ علیہ وسلم نصب تمام است و در و نیز نمودن حقیقت کعبہ از برکات این بزرگواران  
علی اللہوام نہ بعد از مضمی الف عام پس ثوب نمودن عروج حقیقت محمدی و اتحاد آن

این سخن  
است از کعبہ  
خدا صلی اللہ علیہ  
و سلم  
و این سخن در  
کتاب  
الکعبۃ  
و زیارت  
اہل القبۃ  
نہایت  
بزرگوار  
است



به حقیقت کعبه و حقیقت احمدی و معطل و شستن منظرش مرزات احمدی را تا بهر از چویندال  
 از کدام کس صورت بندد و چون حقیقت کعبه و حقیقت احمدی یکی باشد پس بطواف اولیا  
 است آمدن و از ایشان درویره نمودن و بطواف آمدن چنان راست آید و  
 چگونه صورت بندد **همیشه** چون بالا از حقیقت محمدی جسد مبارک آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم مراد داشته و از حقیقت احمدی روح مطهر او مقرر نموده از اینجا لازم  
 می آید که چون تن مبارک او عروج میکند و اولیا راست از او بهره می آید پس  
 روح مقدس او از ایشان درویره نمی نماید و بطواف می آید **هم** باقی درویره  
 محمد معصوم گفته است که مراد پدیر من از حقیقت کعبه ذات حق است **لا فساد و اظہار**  
 من الاول چه برین تقدیر لازم می آید که ذات حضرت حق تعالی از عروج اولیا  
 خود درویره می نماید و بطواف ایشان می آید درین قول ہم انانت حقیقت احمدی  
 لازم می آید و ہم سور ادب جناب حضرت احمدی نخورز بالند منها **هم** آنچه در مکتوب  
 و ویست و ششم جلد اول نوشته است که **کمالا** در تمام کمال است کعبه و کمال  
 بشری و ملک است فوق کمال است بنوات و رسالت و ولایات است **کمالا** است  
 بالا گذشت چون بطواف اولیا راست می آید و از ایشان بیگانه میجوید و درویره می نماید  
 بکدام کس باشد که کمال است او را فوق کمال است بنوات و ولایات و رسالات خوانده و فوق  
 کمال بشری و ملک اندر پارو **هم** آنچه گفته که این کمال است حضرت ابراهیم را مفصل  
 حاصل بود و خواجه عالم علیه السلام او را محمل حصول نمود و بعد از هزار سال آن حضرت صلی الله علیه  
 و سلم نیز مفصل تحصیل فرموده هیچ صلی ندارد دلیل برین چیست چون حقیقت کعبه زمینه  
 اول حقیقت محمدی است و از اولیا راست او درویره می نماید و بطواف می آید چگونه کمال

این ظاهر  
 است  
 از اول  
 است

مفصل و خواجگی اشرف علیہ وسلم بعد از هزار سال تحصیل فریاد **قول** این بیاد است از  
 مکتوب و ویست و هشتم از جلد اول تعلق ندارد و در حواله غلطی واقع شده **ح**  
 بے غریبه از من سخن آغاز نیک و **ح** یک حرف نمی گفت که صد تا از نیکو  
 تعلقش از مکتوب و ویست و نهم از جلد اول معلوم میشود که به سیر محمد نوحان بخشی  
 در حل بعضی از عبارات مبدع و صمد و ریافته پس اولاً درین مقام عبارت مکتوب  
 مذکور نقل کرده می شود و عبارت آن رساله این است که بعد از هزار و چند سال از زمان  
 حلت آن سرور علیہ و علی الصلوٰۃ و السلام زمانی می آید که حقیقت محمدی از مقام خود  
 عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد و در این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی  
 نام یابد و مظهر ذات احد جل سلطانہ گردد و هر دو اسم مبارک به اسمی متحد شود و مقام  
 سابق از حقیقت محمدی خالی ماند تا زمانی که حضرت عیسی علی بنیما و علیہ الصلوٰۃ و السلام  
 نزول فرماید و عمل بشریت محمدی نماید علیهم الصلوٰۃ و التحیات و ران وقت حقیقت عیسی  
 از مقام خود عروج فرموده بمقام حقیقت محمدی که خالی مانده بود و مستقر کند باید دانست که  
 حقیقت شخصی عبارت از تعیین خوبی است که تعیین مکانی آن شخص حاصل آن تعیین است  
 و آن تعیین خوبی اسمی است از اسماء الهی جل سلطانہ کالعلیم و القادر و المرید و المتکلم  
 و امثالها و آن اسم الهی جل شانہ رب آن شخص است و مبدع فیوض وجودی توابع  
 وجودی او و این اسم را نسبت بحضرت ذات تعالی شانہ مراتب شستی است و در مرتبه شان  
 صفت که وجود آن زائد است بر وجود ذات این اسم اطلاق می یابد و در مرتبه شان که  
 زیادتی آن بر ذات به مجرد اعتبار است نیز این اسم صادق می آید و فرق در میان صفت  
 و شان در مکتوبیکه در بیان سلوک مجذبه نوشته شده تفصیل فرمایند است اگر خدای

بنا بر این که در این کتاب  
بسیار از این کلمات  
و عبارات آمده است  
و در بعضی جاها  
تفاوتهاست  
در این کتاب  
از این کلمات  
و عبارات  
بسیار استفاده شده  
است و در بعضی جاها  
تفاوتهاست  
در این کتاب  
از این کلمات  
و عبارات  
بسیار استفاده شده  
است

باشد بان رساله رجوع نمایند و شک نیست که حصول شان اگر چه مجرب و محسب است نیز  
تفاوت آن میکنند که فوق آن معنی زائد دیگر باشد مناسب آن شان که مبدی وجود  
اعتباری او گرد پس این اسم را از آن مرتبه نصیبی حاصل شده و در فوق آن معنی زائد  
نیز این احتمال جاریست اما قوت بشری از ضبط آن عاجز است این فقیر کم بضاعت  
یک مرتبه دیگر را هم گذرانیده است اما در فوق آن مرتبه غیر از استهلاک و ضحلال نصیبی رو

وَقَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ هَشَعْرَةً  
هَئِنَّمَا لِذِي بَابِ النَّعِيمِ نَعِيمًا وَلِلْعَاشِقِ الْمُسْكِينِ مَا يَجْتَرِّحُ  
و تفأل قدام اهل اسد اعتبار طی این مراتب شتی است علی تفاوت الاستعداد  
و القابلیات و الواصلون الی الاسم قلیون من الاولیاء فان اکثرهم  
واصلون الی ظل من ظلال ذلك الاسم بعد ان عرجوا من المراتب  
الامکانیه باسرها بطریق السلوک و السیر التفصیلی و قد  
یتعهم الوصول الی ذلك الاسم فی طریق الجذب الصرفة  
ایضا لکنه غیر معتبر و لا یعتد به و الذین عرجوا من ذلك الاسم و قطعوا مراتبه  
المتفاوته قلت و کثرت فیقولوا اقل قلیل منهم بر سر اصل سخن رویم و گویم که حقیقت  
شخص چنانکه تعیین خوبی او را گویند تعیین مکانی او را نیز گویند چون این مقدمات  
معلوم شد گویم که محمد رسول الله علیه و علی آله الصلوات و التحیات در زنگ کافه نام مرکب  
از عالم خلق و عالم امر است اسم الهی جل شانہ که رب عالم خلق است شان العیلم است و  
آنکه تربیت عالم امر او سیف باید که معنی است که مبدی وجود اعتباری آن شانست که نامتر  
محمدی عبارت از شان العیلم است حقیقت احمدی کنایه از معنی که مبدی آن شان است

حقیقت کعبه بچانی نیز همان معنی است بنویسکه پیش از خلق حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوٰة  
والسلام آن سرور را حاصل بوده و از آن مرتبه خبر داده و گفته گنت نبیا وادم بین الماء  
والطین باعتبار حقیقت محمدی بوده است که بعالم امر تعلق دارد و همین اعتبار حضرت  
عیسی علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام که کلمه الله بوده اند و بعالم امر بیشتر مناسبت داشته  
بشارت قدوم آن سرور علیه علی آله الصلوٰة والتسلیمات باسم احمد داده و فرموده  
وَبَشِّرِ الصَّالِحِينَ الَّذِیْنَ إِذَا أُدْعُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ إِنَّا جَاءُوا حَسْبًا وَنُورًا  
باعتبار حقیقت محمدی است بلکه باعتبار حقیقتین است و ربك در نمرتبه آن شان است و  
مبادر آن شان لهند دعوت با نمرتبه اتم است از دعوت مرتبه سابق چه در آن مرتبه دعوت  
او مخصوص بعالم امر بوده و تربیت و مقصود بر روحانیان و در نمرتبه دعوت او شامل  
خلق امر است تربیت او مثل بر اجساد و ارواح غایت مافی الباب درین نشر  
عنصری او را علیه علی آله الصلوٰات و السلام غالب ساخته بودند بر نشر ملک او تا مناسبت  
که سبب فاده و استفاده است بیشتر پیدا شود و بخلاق که جانب بشریت در ایشان غالب است  
حضرت حق سبحانه و تعالی صیب خور را صلی الله علیه و علی آله و سلم با کدوجه امر سیر باید با طهار  
بشریه خود که قال سبحانه و تعالی قل انما انا بشر مثکم لکن یوحی الیّ  
ایتیان لفظ مثلکم از برای تاکید بشریت است و بعد از آن حال از نشر عنصری جانب حاکمیت  
او علیه الصلوٰة و السلام غالب مد و مناسبت بشریت رو مقصود او نورانیت دعوت و تفای  
پیدا کرد بعضی از صحاب کرام فرموده اند که هنوز از دفن آن سرور علیه وعلیهم الصلوٰة و السلام فارغ  
نشده بودیم که در ولها ی خود تفاوت یافتیم علی ایمان شهودی با ایمان غیبی مبدل  
و معامله از آغوش بگوش کشید و از دیدن بشنیدن آمد و از زمان رحلت او علیه و علی آله

۱۲  
۱۱  
۱۰  
۹  
۸  
۷  
۶  
۵  
۴  
۳  
۲  
۱  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

الصلوة و اسلام چون هزار سال گذشت که مدت مدیده است و از منتهی شطا و له جانب  
 روحانیت برینجی غالب مد که جانب بشریت را تمام متلون بلون خود ساخت که عالم خلق  
 منبج عالم امر گردانیده پس ناچار پنج از عالم خلق او علیه علی آله الصلوة و اسلام رجوع  
 بحقیقت خود نموده بود یعنی حقیقت محمدی عروج فرموده لمحقق بحقیقت مهدی گشت حقیقت  
 محمدی با حقیقت مهدی متحد شد مراد از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی در اینجا تعیین مکانی  
 خالق و امر او است علیه علی آله الصلوة و اسلام نه تعیین جوبی که تعیین مکانی او ظل آن است  
 چه عروج تعیین جوبی را معنی نیست و متوجه گشتن آن تعیین معقول نه چون حضرت عیسی علی نبینا و  
 علیه الصلوة و اسلام نزول خواهد فرمود و متابعت شریعت خاتم المرسل علیها الصلوة و اسلام  
 خواهد نموده از مقام خود عروج فرموده بتبعیت بتمام حقیقت محمدی خواهد رسید تقویت  
 دین او علیها الصلوة و التحیات خواهد نموده از اینجا است که نقل میکنند از شرائع ما تقدم که بعد  
 از هزار سال از ارتحال پیغمبر اولی العزم از انبیا کرام و رسل عظام مبعوث می شدند که تقویت  
 شریعت آن پیغمبر فرمایند و اعلا رکن او نمایند و چون دوره دعوت شریعت او تمام میشود  
 پیغمبر اولی العزم دیگر مبعوث می گشت تجدید شریعت خود میفرمود و چون شریعت خاتم المرسل  
 علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات از نسخ و تبدیل محفوظ است علماء است او را حکم انبیا داده که  
 تقویت شریعت نمایند تا بدلت را با ایشان تفویض فرموده مع ذلک یک پیغامبر اولی العزم  
 متابع او ساخته ترویج شریعت او نموده است قال الله سبحانه تعالی انما نحن نزلنا الذکر  
 و انما لکم الحاکم فظنون بدانند که بعد از هزار سال بعد از ارتحال خاتم المرسل علیه و علیهم الصلوة  
 و اسلام اولیا است او که بظهور آیند هر چند اقل باشند اکل بودند تا تقویت این شریعت بر وجه  
 اتم نمایند حضرت مهدی که خاتم المرسل علیه و علیهم الصلوة است اسلام از قدم مبارک او بشارت



محمدی فی الحقیقتہ نطل و است پس تا چار مسجود حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند کہ کجہ بطور  
 اولیاء است او می آید و از ایشان برکات می جوید چون حقیقت او را تقدم باشد حقیقت  
 محمدی این معنی چگونه جائز باشد و در جواب گوئیم کہ حقیقت محمدی نهایت مقامات نزول محمد  
 از اوج تشریح و تقدیس حقیقت کجہ نهایت مقامات عروج کجہ بہت زینہ اول مرعروج  
 حقیقت محمدی را بر مرتبہ تشریح حقیقت کجہ است نهایت عروج او را غیر از حق سبحان  
 ندارد و چون ولیا را کمال است او را از عروج آن سرور علیہ علی الصلوٰۃ والسلام  
 نصیب تام است اگر کجہ از برکات این بزرگواران و ریوزہ نماید چه عجب **س**  
 زمین زاده بر آسمان تاختہ زمین و زمان را پس انداختہ  
 و عبارت دیگر از ان رسالہ کہ در بی مقام واقع شدہ بود نیز حل شد و آن عبارت است  
 کہ صورت کجہ چنانکہ مسجود صورت بسیار است حقیقت کجہ نیز مسجود حقائق آن بسیار است  
 چه از مقدمات سابق معلوم شدہ است کہ حقائق بسیار عبارت از اسماء الہی است جل سلطان  
 کہ مبادی فیوض جودی و تواجب جودی ایشان است و حقیقت کجہ فوق آن است  
 پس ہر آنکہ حقیقت کجہ بتبع حقائق اشیا باشد آری اگر کمال ولیا را سیر بالا تراز حقیقت  
 کجہ واقع شود و الذوار بالا را گرفتہ بمراتب حقائق خود کہ شبیبہ با حیا از طبیعی بسیار است در مرتبہ  
 عروج فرود آید کجہ از برکات ایشان توقع خواهد نمود کما مر سابقاً و ایضاً در رسالہ مبداء  
 و معاد چند فقرہ نوشتہ است در بیان فضیلت انبیاء اولی العزم صلوات اللہ تعالیٰ علیہم  
 علیہم معنی فضیلت ایشان را از بعضی دیگر چون مبنای آن بر کشف و الہام است کہ طبعی است  
 از آن نوشتن و تفرقہ نمودن در فضل نام و مستغفر است چه در ان باب سخن کردن خبر بدین  
 قطعی جائز نیست انتہی اکنون بدفع ایرادات متوجہ می شوم **س**

ساقی بیارباوہ و بنواز عود را یہ یکدم بلنڈ کن نجات سرود را  
جامی بپشگان حیات ابد رسان یہ می برزیند را ہد خشک مسود را

### جواب امر اول

جای تحریر نیافتہ کہ حقیقت احمدی بعد از ہزار و چند سال  
عروج کردہ بحقیقت کعبہ متحد شود ان هذا الاثر اذ بلا املنا ان البتہ این معنی مذکور  
است کہ حقیقت محمدی با حقیقت احمدی و حقیقت کعبہ متحد شود و تصریح ان معنی خود در مکتوب  
مذکور اندراج یافتہ و ان معنی را امانت گفتن محمول بر انہی است او معنی حقیقت احمدی و حقیقت  
کعبہ حضرت مجدد روح در رسالہ مکاشفات فیبہ سیر ماید کہ شیخ محمد طاہر بخشی مستفسار نمودند  
کہ در رسالہ مبدا و معاد واقع است کہ صورت کعبہ چنانچہ مسجود الیہ صورتہ محمدیست حقیقت  
کعبہ نیز مسجود الیہ حقیقت محمدیست علیہ علی آرا الصلوات التسلیمات ازین عبارت فضیلت  
حقیقت کعبہ مظهر لازم می آید از حقیقت محمدی علی منظر الصلوٰۃ والسلام و التختیہ حال  
مقرر است کہ مقصود از خلقت عالم دعالمیان است علیہ الصلوٰۃ والسلام دارم و  
آدمیان ہمہ طفیلی می اند علیہ الصلوٰۃ والسلام لولا انما خلق الله الا فلان و لولا  
ظہر الربوبیۃ کما ورد باید دانست کہ صورتہ کعبہ عبارت از سنگ کلوخ نیست چه اگر  
فرضنا سنگ کلوخ در میان تپاشد کعبہ کعبہ است و مسجود خلایق است بلکہ صورت کعبہ بانکہ  
از عالم خلق است در رنگ حقائق اشیاء امری است مبطن کہ از حیث حسی و خیال بیرون است  
از عالم محسوسات است ہیچ محسوس و مشو بہ الیہا است مرا شیاء را ویچ در توجہ نہ ہستی است  
کہ بلبایس نیستی پوشیدہ است نیستی است کہ بکسوت ہستی خود را وانمودہ در جہت بل  
جہت است در سمت بے سمت است با بکل این صورت حقیقت منمنش اعجوبہ است کہ عقل  
در تشخیص آن عاجز است و عقلا در تعیین آن حیران گویا نمونہ از عالم بچونی و بچگونگی دارم و

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰



نشا از بی شکی بی نمونی و روی تعبیه بیت بنی امین نباشد شایان مسجودیه بنود بهترین  
 موجودات علیه الصلوة و التسلیما بشوق و آرزو و اوراق قبله خود اختیار فرمودی  
 فیه آیات بیانات و نشان آن نص قاطع است و بمن دخله کان آمینا  
 در حق می قرآن مارج بیت الله است که کنونیه خاص مرصاحب اجل شان باوی است  
 نسبت جهل کیفیت چون بچگون را با و ولله المثل الاعلی در عالم مجاز که فطره  
 حقیقت است بیت بنی امین است که جای قرار و آرا مگاه صاحب خانه است  
 و اول هر چند شستگاه بسیار است امکان نشست خواش به شمار اما خانه خانه است که از  
 مزاحمت اغیار بیگانه است مسکن بآرامگاه جانانه است اگر چه بحکم حدیث قدسی لا ینسعد  
 قلب عبد لم یمن قلب عبدا من گنجانش ظهور چونی پیدا کند لیکن نسبت بیئینه که  
 بنی امین است از کجا پیدا کند و منع مزاحمت اغیار که از لوازم بیت است از کجا  
 و چون غیر و غیریت را در آن موطن مدخل نبود ناچار سجود گاه ضلالت باشد که غیر را سجده  
 نمود و غیرتیه منافی مسجودیه بود محمد رسول الله بجانب خود سجده تجویز فرمودند و بجانب  
 بیت الله بشوق و رغبت سجده نمودند و سر تفاوت را از اینجا و ریاب شتاتان جالبین  
 الساجد و المنبجج ای برادر چون شمه از صورت کعبه معلوم نمودی اکنون تختی از حقیقت  
 کعبه معظمه بشنو حقیقت کعبه عبارت از ذات پیچون و ارباب موجود است جل سلطان که گویی  
 از ظهور ظلمت بوسی راه نیافته است و شایان مسجودیه و مسجودیه است این حقیقت را جل سلطان  
 اگر مسجود حقیقت محمدی گویند چه محذور آید و فضیلت آن ازین چه تصور نداد حقیقت محمدی از  
 حقائق سایر افراد عالم افضل است اما حقیقت کعبه مظهر از عالم نیست تا بوسی این نسبت  
 نموده آید و در فضیلت او توقف کرده شود عجب است که تفاوت صور این دو صاحب

لا  
 حدیث بیات  
 بنی امین است  
 کعبه است  
 در آن منزل شد مکتوب  
 در بیای الله تعالی  
 است مثل لیکن بی جانش  
 در هر دو من  
 است در بیان  
 ساجد سجده  
 ۱۰  
 ۱۰  
 ۱۰  
 ۱۰  
 ۱۰

دولت به ساجدیہ و سجدیہ عقایدی و عقایدی نو و فنون برائی به تفاوت حقائق اینان نبوده است  
 که در مقام مترجمان نذند و لب لعلین شیع کشاوه حضرت سبحان تعالی انصاف شان بر  
 که تا فهمیده ماست نکشند تھی جواب امر و دم این خدشه محمول است برین  
 خلط فہمی کہ حقیقت محمدی احمدی کیست و آنچه گفته شد کہ برین اتفاق علماء مشائخ است  
 ہرگز صحیح نیست عبارت قوم نگاشتہ تھی است با این اتفاق از عبارت کدائی از علماء مشائخ  
 نقل کردنی است و بران کنئی در مکتوب مذکور است پس استدلال عجیب است  
 فریاد از آن لفظ کہ در دو لم آشورخ پر سد زمین ع قوت گفتار نباشد  
**جواب امر سوم** این تھی کہ یہ از ہر ارسال حقیقت محمدی احمدی  
 گرو و حضرت محمد صرح در رسالہ مکاشفات غیرہ فی فریاد کہ نوشتہ بودند کہ بعد از ہر سال  
 حقیقت محمدی احمدی گرو و تہ عبارتی نوشتہ اند کہ بعد از ہر فتح فترہ واقع است و مسی  
 بچہ و دم متحقق گرو و بعد از ملاحظہ این عبارت بہ بیند کہ آن خدشہ می ماند یا نہ چہ نصحت  
 کہ کای مسمی بدو کام شو کہ بسیار از کمالات مخصوصہ اند متعاقب یکدیگر بعد از از منہ  
 متطاو لہ متحقق شود از کمالی بکمال دیگر کہ بالقوہ داشت ترقی فرمایند سخن فلاسفہ است  
 کہ در مجرورات معمول جمع کمالات را باقتضای اعتبار کردہ اند و ترقی از قوہ بفعل تجویز نموده  
 این از کویہ نظری ایشانست من استقوا یقاناہ فہو ما مغبونان از اینجا تو اند بود  
 کہ حضرت عیسی علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام کہ نزول و بعد از ہر ارسال از بعثت آن  
 سرور است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام آنحضرت را علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام باسم  
 احمد یاد کرده است و قوم خود را بشارت قوم آنحضرت باین اسم داده کہ ایام دولت آن  
 اسم است و الا این اسم غیر مشہور یا و کردن چہ گنجایش داشت کہ خلقی در شہتباہ افتد و از اسم

نقصت  
 آمدون  
 ۲۰۰

به مسمی هستند و ندو ازین نیز قیاس باید کرد و نام آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و السلام  
 بر زمین محمد است و در آسمان محمد چه کمالات محمدی مناسبت با اهل زمین بود و کمالات  
 محمدی مناسبت با اهل آسمان ملا را علی چون از رحلت آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و  
 السلام هزار سال بگذرد که آن مدت را مدخلتی تمام داده اند در تغییر و تبدیل امور و مناسبت  
 مراد را علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام با اهل زمین کم مانند کمال احمدی طلوع کند و علوم و معارف  
 آن کمال ظهور نماید خدشه نیست و ترویج و کدام آنچه در گذشته نوشته اند اینجا که حقیقت  
 است زمان نیست و تغییر و تبدیل تا از حقیقت چه مراد داشته باشد و از تغییر و تبدیل چه  
 خواسته قلب حقیقت نیست لقلب حقیقت است از کمالی بکمالی و انصبغ او است از  
 رنگی بزرگی ازین بیان حل گشت تشکیکاً نیک نموده بود که مراد او حقیقت خود است و الا قیام  
 هزار چراست و چرا گفت که مستول هزار ساله با جاب است رسید چه حقیقت احمدی واضح گشت و  
 فائده هزار سال بوضوح انجامید انتمی مگر آنچه در تقریر اعتراض بر نگاشته شد که حقیقت  
 محمدی بعد از هزار و چند سال منظر ذات گرد و داغ مبنی است بر عدم فهم معنی حقیقت محمدی  
 حقیقت محمدی عبارت از شان اعلم است حقیقت احمدی کنایه از آن معنی که مبداء آن شان  
 است و همین است حقیقت کعبه و فرق میان شان و صفات آن است که صفات و خارج  
 موجودند و چون در زانند بر ذات تعالی و تقدس شیونات مجرد اعتبار اند و در ذات غیر سلطاناً  
 این بحث بشال روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا به پایین فرود می آید این فعل  
 طبیعی و روی اعتبار حیات و علم و قدرت و ارادت پیدا میکند چه ارباب علم بواسطه  
 نقل خود بمقتضای علم از بالا به پایین می آیند و توجه فوق نمیکند و علم تابع حیات است و  
 اراده تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقاربین است این

اعتبارات در ذات آب اثبات کرده شود بمنزله شیونات است اگر با وجود این اعتبارات  
 صفات زائده در ذات آب اثبات کرده شود بمنزله صفات موجود است بوجوه زائده  
 آب را با اعتبارات اولی حی و عالم و قادر و مرید نمیتوان گفت از برای این سامی ثبوت  
 صفات زائده در کار است پس صورت اتحاد و انطباق حقیقت محمدی با حقیقت احدی  
 و حقیقت کعبه منظر ذات احد گردد و در صورت عدم اتحاد و انطباق منظرشان احد باشد  
 و بذا ظاهر جواب امر چهارم وجه عروج حقیقت عیسوی بمقام حقیقت محمدی  
 بحال بسط در مکتوب مذکور است فلا احتیاج الی اعادته و برزخیت را مدخلی در ایراد  
 نیست همچنین تعیین علمی اجمالی را در آنچه صورت سوال زیر محمدنجان مذکور شد غلط است  
 و آنچه گفته که هرگاه حقیقت کعبه حقیقت احمدی یکی است حقیقت کعبه مسجود حقیقت محمدی  
 ازینجا لازم می آید که تن مبارک و بر روح مطهر خود سجده میگردند خدا را سبحانه به اش  
 ندیان است و محمول برنا همی محو حیرتم که تن مبارک و روح مطهر از کدام عبارت مراد  
 داشته اگر حقیقت محمدی را تن مبارک و حقیقت احمدی را روح مطهر فهمیده پس عجب  
 است بهر حال بین اعتراض اندر فهم معترض است فسوس که عبارت منقول کنز الهدایه را  
 هم فهمیده هرگاه تعیین اول حقیقت محمدی باشد پس تن مبارک چگونه مراد خواهد بود  
 معین کنز الهدایه از تصانیف حضرت مجدد روح نیست این انشعاب از اوامات فاسده  
 بزرگی است **جواب امر پنجم** این چه ضرورت است که اگر حقیقت احمدی یکی نباشد  
 حقیقت کعبه حقیقت احمدی چگونه یکی باشد و آنچه دعوی خلاف اجماع نموده شد پس اول  
 اجماع یا اتفاق بر معنی از کتب قوم نقل نموده شود و نه حرطاً و نقلاً و منشار غلط نمی  
 این است که معنی حقیقت نه فهمیده و بر اصطلاح تصوفین پی برده می گوید که چنانکه از اسم

اعجاب  
 بدون تشدید  
 تعبیرش  
 مورد فائز  
 عجب  
 عیب است  
 غار مدار عام

مبارک الحمدوات بابرکات خواجہ عالم صلی اللہ علیہ وسلم مراد است محمدان از اسم مبارک  
 محمدوات بابرکات آن خلاصہ موجودات مراد است اٹھی ای براد حقیقت محمدی حقیقت  
 احمدی مراد از اسم مبارک نیست ہر گاہ معنی حقیقت و حقیقت محمدی و حقیقت احمدی  
 تفصیل بیان کردہ شد پس این قول از معترض محمول بر کمال ناہمی و بلاغت است بحسب  
 کل العجب کہ حقیقت کعبہ را پر تو نوروی صلی اللہ علیہ وسلم می گوید ہر گاہ حقیقت کعبہ سید  
 شان علم باشد پس آنرا پر تو نوروی صلی اللہ علیہ وسلم گفتن بعید از عقل و گیاست است  
 آنچه نگاشته کہ چون حقیقت بانی کعبہ ربانی از پر تو نور او باشد حقیقت کعبہ بانی از پر تو نور او بنا شد  
 محض سفسطہ است ندانم کہ مراد از حقیقت بانی کعبہ بانی حقیقت است کہ حضرت علی را ہم علی نبیا و علیہ الصلوٰۃ  
 مراد داشته شوند پس اگر از ان لازم خواهد آمد ہمین کہ کعبہ ربانی از پر تو نور او باشد نہ آنکہ  
 مبدر شان علم لغو ذی باللہ من تلک الخرافات والہذیان است  
 پس ہر گاہ میان کعبہ ورب کعبہ فرقی است حضرت ابراہیم علیہ السلام بانی کعبہ باشد  
 نہ معاون اللہ خالق رب کعبہ پس اگر کعبہ از پر تو نور مصطفوی علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام  
 باشد رب کعبہ پر تو نوروی نہ خواهد بود و چون حقیقت کعبہ از تحقیق سابق مبدر شان  
 علم بود پس چگونه مسجود نخواہد بود فان ذات اللہ تعالی مسبح و الیہ البتہ  
**جواب امر ششم** ہر کعبہ و حقیقت کعبہ فرقی است چنانکہ میان کعبہ ورب کعبہ  
 پس اگر بقوہ کہ وجود شریف خواجہ عالم صلی اللہ علیہ وسلم در آن مدثر است ہر کعبہ  
 عرض کری تفصیل و شرف دار یا مومن فضل بر کعبہ باشد در آن بحث نیست بحث و حقیقت  
 کعبہ است کہ معنی مبدر شان علم است بر آن ہیچ چیز امری نیست این اعتراض نیز معنی است  
 بر ناہمی از معنی حقیقت **جواب امر ششم** اولاً معنی حقیقت کعبہ کہ نگاشته شد

مصطلح است ثانیاً درین شک نیست که حقیقت کعبه اصل و مسجود حقیقت محمدی است  
 مگر حقیقت کعبه را ظل و سایه زینت اولیٰ قرار دادن معترضان ہی است عبارت حضرت  
 مجدد روح ازین پاک و صاف است عبارت حضرت مجدد روح این است زینت اولیٰ  
 معروف حقیقت محمدی را بر مرتبه تنزیح حقیقت کعبه است معترضان این عبارت را  
 مطلقاً نه فهمیده پس اعتراضش را حق نمیدانند و میگویند که حقیقت کعبه فرقی نیک  
 حقیقت کعبه امیثت عجیب فسوس است که معترض میان کعبه حقیقت کعبه فرقی نیک  
 و چون یکی را بجای دیگری استعمال میکنند در تحریفی افتد منشأ غلط این است که اولاً  
 در ویزه نمودن حقیقت کعبه نگاشته و بهین مقام کعبه تحریر کردنی بود پس بر آن تفریح  
 کرده که چون حقیقت کعبه حقیقت احمدی یکی باشد پس بطواف اولیا راست آمدن و  
 از ایشان در ویزه نمودن و بطواف آمدن چنان راست آمدن و ویزگی کعبه مستلزم  
 جواز و ویزگی حقیقت کعبه نسبت که مساوی حقیقت احمدی است **جواب** هر چه  
 حقیقت محمدی را جسد مبارک و حقیقت احمدی را روح طیب قرار دادن از برای

**جواب اعترض بے پروا است**

زبان شوخ من تراکی و من کی نمیدانم چه خوش بودی اگر بودی بانس هوای من  
 بر معترض لازم بود نشاندن عبارتی که بر معترضان عائد کرده پیشو **جواب** مردم  
 در نقل غلطی واقع شده <sup>توجه نقل</sup> در طلب است لکن درین شبیه نیست که آیت  
 الناس و رب العالمین حقیقت است **جواب** اولیا <sup>تکرار</sup> تکرار نظام عمل  
 بر عتبات بصری معترضان است **جواب** اولیا <sup>تکرار</sup> تکرار نظام عمل  
 مشهوره کجا است و نیز <sup>تکرار</sup> تکرار نظام عمل **جواب** اولیا <sup>تکرار</sup> تکرار نظام عمل

محمدی گفتن محمول برنا فہمی است کما پیناہ مساہقا چہ از ان ظاہر است کہ زینہ اول مرتبہ  
 تنزیہ حقیقت کعبہ است با این قلم فہمی دراز نفسی محض محل شکایت است **و**  
 بعد ازین لبر ما عربہ جو خواہد بود ہر را از ہر روری بدو خواہد بود  
 حکمت خاطر من صبر و تحمل دارو ہر ما ترا جور و جفا عادت و خو خواہد بود  
 تحقیق مقام و توضیح مرام این است کہ مراد از حقیقت ذات شئی و ماہ شئی ہونہ نیست  
 بلکہ حقیقت شئی بطور این طائفہ علیہ عبارت از اسم الہی است کہ مبدل تعیین جوہات  
 بودہ است و آن شئی کا نطل و انعکس نیست آن اسم واسطہ فیوض از حضرت قدسیہ  
 برای آن شئی باشد و همچنانکہ شان ذاتی واسطہ میان آن اسم مقدس و ذات منزہ جل شانہ  
 تعالی و عزیرانہ است از انکہ توسط و وسائل و رعایات متاسبات در میان مفیض و  
 مستفیض عاودہ اللہ جاری است چون این دشتی کہتون بدان کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم  
 کمالات و مقامات اندکہ استقصا و احاطت آن مستحیل میماند و مرا آنحضرت را صلی اللہ علیہ  
 وسلم دوہم اند و ہر کدام را ولایت علاحدہ پس باعتبار وجود عنصری او و ارشاد و مراد  
 عالم ظلمانی را اسم مقدس او محمد است صلی اللہ علیہ وسلم ولایت این اسم مبارک ناشی است  
 از اسم الہی کہ مناسب بہ تربیت این عالم سفلی دارد و مسمی است بحقیقت محمدی باعتبار  
 وجود روحانی او کہ ربی عالم ملکوت و روحانیات عالم علویست و پیش از وجود عنصری آن  
 وجود نبی بود نام پاک او احمد است و ولایت این نام ناشی است از شان جامع کہ مبدل  
 و اصل است بحقیقت محمدیہ را و مناسب است مرتبیت آن عالم نورانی را کہ مسمی بہ  
 حقیقت احمدیہ است و نیز معجز حقیقت کعبہ ربانیہ است و مرا آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم  
 و رای این ہر دو تعیین کہ بمنزلہ مکان طبعی او است باعتبار ہر دو اسم مبارک او

عروجات لا تعد ولا تحصى اند که نهایت آنرا اعلام الغیوب و دنیا پیم در قول آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم به آن اشارت رفته بی معنی الله وقت لا یسعین فیہ ملک مقرب ولا نبی  
 مرسل و بان مومی است قول الله تبارک و تعالی فکان قاب فوق ساین اق  
 ادنی دین است اثره سر صطفائی و محبوبیت صرفه دین است شایسته فضل مدارالکون  
 ازین تحقیق لایح گشت که این تفوق فی الحقیقت تفوق بعض کمالات آن سرور است  
 صلی الله علیه و سلم بر بعض دیگر او دین حقیقت کعبه جزئی است از حقیقت جامع او صلی الله  
 علیه و سلم که جامع است کمالات جسمانیه در روحانیه خلق و امر او صلی الله علیه و سلم پس  
 توهم تفوق باطل شد و حدیث فضیلت مضمحل گشت معلوم باید کرد که فضیلت حقیقتی حقیقتی  
 دیگر موجب فضیلت صورتی بر صورتی نمیشود چه جائز است که صورت را با حقیقت او که  
 است قرب اتصال باشد که آن قرب اتصال بصورت دیگر با حقیقت که رب است  
 نباشد و این در مانحن فیه اظہر است در آن خفای نبوده است زیرا که کمال قرب نیست  
 مگر یقیناً و بقا و عروج مخصوص به بشر و غیر انسان کمال را مقامی است معلوم حضرت خواجه معصوم  
 قدس سره میفرماید تفوق یک حقیقت بر حقیقت دیگر موجب فضیلت صاحب حقیقت  
 اولی بر صاحب حقیقت ثانیه نیست چرمی تواند که صاحب حقیقت تحتانی را عروجات  
 بر حقیقت فوقانی شود و مراتب قرب رود و صاحب حقیقت فوقانی مجوس حقیقت خویش بود  
 عروج از حقیقت خود نه نماید و مراتب قرب که مدار فضل بر نسبت حاصل نمکند نمی بینی که  
 ولایت ملا را علی فوق ولایت خواص بشر است و فضل مر خواص بشر است باعتبار  
 عروج از حقائق بلکه ملک را عروج از حقائق خود با نیست و قائلان الا که مقام معلوم  
 در شرح موافق مذکور است ان الملائکة و ان کانا فوق البشر فی بعض الامور

رابا انذرتعال  
 و حق اسکار  
 مدان وقت از  
 شرب دینی  
 با با نیست  
 علی نیست از  
 احدی او را مقام  
 علی است  
 در بعض امور  
 حق بشری  
 کین فضیلت  
 جانی کثرت قرب  
 بشر است



لكن الْأَفْضَلُ بِعَيْنِ كَشْفِ الثَّوَابِ لِلْبَشَرِ وَبِزَعَامِ أَمْرِ فَرَقِ عَالَمِ خَلْقِ رَبِّهِ  
 وَفَضْلِ مَرَعَالِ خَلْقِ رَأْسِ قَرْبِهِ. عَالَمِ خَلْقِ صِلَى سِتِّ وَتَرَبِّ عَالَمِ مَرَطَلِ عِنْدِ خَاكِ بَابِ  
 تَرَاطَافِ عَالَمِ خَلْقِ وَعَالَمِ أَمْرِ سِتِّ وَبِشَرِّ أَوْ سِبِّ فَعَمَّتْ أَوْ كَشَفَتْ سِتِّ وَتَرَبِّ كِبَرِ  
 خَالِيَانِ رَأْسِ قَدْسِيَا شَرَاهِ ۞

زمین زیادہ برآسمان تانتہ ۛ زمین و زمان را پس انداختہ  
 اٹھی باید دانست کہ انہا حقیقتاً محمدی ۛ عبارت حضرت امام ربانی قدس سرہ  
 بعالی مختلفہ و انحاء ششمی ۛ اور شدہ جو ان بحقیقت احمدیہ و با حقیقت کعبہ تقابل  
 شود مراد از ان اسم الہی جامع بالحد کہ تا بہت بہ تربیت این عالم سفلی اور چون تقابل  
 حقیقت الہی شود اور ان شمارہ ذاتی جامع باشد کہ متولی تربیت عالم علوی گروہ  
 و این جامع جمیع شیونات ذاتیہ و الہیہ ہم جامع باشد کہ انھیں جمیع امور ہست  
 شان و کل بود براتی سائر عقالتی ۛ شان کہ حقیقت کعبہ ربانی است نیز در ان حقیقت  
 جامعہ و خل جز را باشد و ہم ۛ انہا بحقیقت انھما و تدافع شدہ بود چنانچہ در خبر کتب  
 و قرآنت بہ ان ذکر رفتہ کہ حقیقت محمدیہ فوق جمیع عقالتی نہت تذیل حضرت امام ربانی  
 در مکتوبیکہ مذکور شد میفرما حقیقت محمدی نہایت مقامات نزول محمدی است از اوج  
 تنزیہ تقدس حقیقت کعبہ نہایت مقامات عروج کعبہ است نہایت اول مرعوج حقیقت محمدی  
 را مرتبہ تنزیہ حقیقت کعبہ است و نہایت عروجات اورا علیہ السلام غیر از حق سبحانہ اطلاع ندارد  
 و چون کل اولیا است آن عمر و را علیہ الصلوٰۃ و السلام از عروجات او علیہ السلام نصیب  
 تام است اگر کعبہ زبرکات این بزرگواران در یوزہ نماید چہ عجیب نہتی درین مقام مراد از  
 حقیقت کعبہ نہ اسم الہی است کہ حقیقت محمدی ہم همان است تا مخالفت بما سبق لانیم آید